



امام صادق (ع) در آستانه انتقال حکومت از امویان به عباسیان

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در زندگانی سیاسی امام جعفر صادق (ع) کیفیت موضع‌گیری او در هنگام انتقال حکومت از امویان به عباسیان بود.

این پرسش هنگامی جدی‌تر می‌شود که دریابیم در اندیشه سیاسی شیعه که برگرفته از آموزه‌های ائمه (ع) می‌باشد، امامت به معنای ریاست دینی و دنیوی بوده و در زمان حضور امام (ع) حق بدون چون و چرای امام معصوم (ع) می‌باشد و هر کس بدون اذن امام (ع) در این جایگاه قرار گیرد، در حقیقت حق امام (ع) را غصب کرده است. در این هنگام این سؤال پدید می‌آید که چرا امام صادق (ع) با توجه به آماده بودن اوضاع سیاسی هیچ‌گونه تلاشی برای گرفتن حق خود نکرد و بلکه هنگامی که از سوی سران نهضت عباسی همچون ابوسلمه خلیل به او پیشنهاد در دست گرفتن حکومت شد، آن را به شدت رد کرد. آیا در این هنگام موضع‌گیری منطقی اقتضا نمی‌کرد که آن حضرت (ع) مانند جدش امام علی (ع) پس از قتل عثمان و روی آوردن مردم به او، حجت را بر خود تمام دیده و خلافت را بپذیرد؟

به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش تنها از یک بُعد امکان‌پذیر نیست، بلکه باید با توجه به ابعاد مختلف برای یافتن پاسخ تلاش کرد.

الف) خط مشی سیاسی ائمه (ع) بعد از شهادت امام حسین (ع)

شهادت امام حسین (ع) این نکته را برای همگان روشن ساخت که جامعه آن‌روز که به مدت پنجاه سال با آموزه‌هایی که از غیر طریق اهل بیت (ع) به جامعه تزریق شده، خو گرفته بودند و نیز در آن هنگام تحت حکومت اموی که خفقان‌بارترین سیاست‌ها به ویژه در مورد اهل بیت (ع) را در پیش گرفته بود، به سر می‌بردند، آمادگی تلاش عمومی برای استیفاء حق اهل بیت (ع) در حکومت را ندارد.

شاهد صادق این ادعا شکست قیام‌هایی همچون توایین، قیام مختار، قیام زیدبن علی (ع)

و فرزندش یحیی بود که همگی در دوره امویان صورت گرفت و به علل مختلفی که از مهم‌ترین آن‌ها عدم اقبال عمومی جامعه اسلامی آن زمان بود، با شکست مواجه شد.

از این رو ائمه (ع) تاکتیک خود را تغییر داده و از اقدام نظامی به اقدامات فرهنگی روی آوردند. این تغییر تاکتیک مشخصاً از زمان امامت امام سجاده (ع) (۹۵ - ۱۱۴) شروع شده و در دوران امام باقر (ع) (۱۱۴ - ۱۲۸) به اوج خود رسید. به گونه‌ای که آن حضرت (ع) توانست با تلاش‌های طاقت‌فرسای خود هویت فقهی و کلامی مذهب امامیه را روشن ساخته و عنوان مذهب جعفری را برای خود به یادگار گذارد.

از این تغییر تاکتیک عمدتاً با عنوان «تقیه» یاد می‌شد که اگر بخواهیم منحنی روایات تقیه را ترسیم کنیم به این نتیجه می‌رسیم که این روایات در زمان امام سجاده (ع) در پایین منحنی قرار داشته و در زمان امام صادق (ع)

در بالاترین نقطه خود قرار دارد؛ به گونه‌ای که از ۱۰۶ روایت مربوط به تقیه (با حذف مکررات) در کتاب بحارالانوار^۱، ۵۳ روایت آن (یعنی پنجاه درصد) از امام صادق (ع) نقل شده است.

همچنین با بررسی ۴۴ حدیث مربوط به کتمان سر در این کتاب، تعداد ۲۷ روایت (یعنی بیش از شصت درصد) از آن امام (ع) نقل شده است.^۲ عدم موضع‌گیری فعال در مقابل قیام‌ها، توصیه نکردن به اصحاب خاص خود مبنی بر حضور در این قیام‌ها، از مشخصات این رویکرد است. به گونه‌ای که دستگاه حکومت علی‌رغم تلاش وسیع برای پیدا کردن سرنخی برای دخالت ائمه (ع) در این قیام‌ها، نتوانست کوچک‌ترین رد پای پیدا کند.

در نقطه مقابل گروه‌های دیگر شیعی همچون کیسانیه و زیدیه تلاش خود را در فاز نظامی ادامه دادند و تجزیه آن‌ها نشان داد که مسیر و تاکتیک انتخاب شده از سوی ائمه (ع)، بهترین گزینه بوده است.

کیسانیه با دعوی امامت و بعدها مهدویت محمدحنفیه نهضت خود را شروع کرده و پس از

شکست قیام مختار در سال ۶۶ق، به فعالیت پنهانی روی آوردند.

پس از وفات محمدحنفیه در سال ۸۱ق، ابوهاشم فرزند او به صورت مستقیم رهبری آن‌ها را بر عهده گرفت و شروع به کادرسازی در قالب انتخاب داعیان و مبلغان برای سرتاسر مملکت اسلامی نمود.

اما ابوهاشم در سال ۹۷ق، در حالی که نزد محمدبن علی نواده عبدالله بن عباس به سر می‌برد، نزدیکی مرگ خود را احساس کرد و برای آن‌که نهضت ادامه پیدا کند، تمام اسرار سازمان زیرزمینی خود را در اختیار محمد که در آن هنگام فعالیت‌های مخفیانه خود علیه حکومت اموی را آغاز کرده بود قرار داد.^۳ و بدین‌وسیله، عباسیان توانستند با ارث بردن این سازمان علاوه بر آن‌که مسیر آن را منحرف کرده، به فعالیت‌های خود شدت بخشیده و بالاخره در سال ۱۳۲ق، و در سایه تلاش بیش از ربع قرن خود، به حکومت اموی پایان دهند.^۴

اما زیدیه گرچه در آغاز به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورد، اما خیلی زود فعالیت خود را آشکار کرده و با اعلام قیام در کوفه در سال ۱۲۲ق، اولین اقدام نظامی علنی خود را انجام دادند که سرانجام به عللی همچون عدم همیاری کوفیان، قدرت نظامی حکومت، بروز اختلاف در سپاه، عدم فرماندهی قوی و کارآمد و گوناگونی شدید گرایش‌های فکری و اعتقادی یاران زید، این قیام به شکست انجامید و راه به جایی نبرد.

خط نظامی زید را فرزندش یحیی ادامه داد که سرانجام او هم در سال ۲۶ق، در مقابله با حکومت اموی در جوزجان کشته شد.

بعدها مهم‌ترین داعیه‌دار این خط شاخه حسنی اهل بیت (ع) بودند که رهبران آن‌ها همچون محمدبن عبدالله و برادرش ابراهیم، حسین بن علی (معروف به شهید فح) و یحیی بن عبدالله اقدامات نظامی تندی را انجام دادند که همگی به شکست

چرا امام صادق (ع) با توجه به آماده بودن اوضاع سیاسی هیچ‌گونه تلاشی برای گرفتن حق خود نکرد؟

منجر شد. زیدیه به اشعار «ما الامام الا القائم بالسیف» مشخصاً در نقطه مقابل ائمه (ع) قرار گرفته و سیل انتقادات خود را متوجه ائمه (ع) نمودند که بیشترین این انتقادات را به امام صادق (ع) وارد می‌کردند. به گونه‌ای که او را متهم به عدم اعتقاد به جهاد می‌دانستند.

این اتهام به قدری شایع شد که سرانجام امام (ع) ناچار به موضع‌گیری شده و فرمود: «بلی والله انی لازاه ولكنی اکره ان ادع علمی الی جهلم؛ سوگند به خداوند، من معتقد به جهاد هستم و لیکن واگذاشتن علم خود و روی آوردن به جهل آنان را ناپسند می‌دارم»، که این سخن می‌تواند اشاره به دیدگاه تیزی‌بینه امام (ع) مبنی بر شکست این قیام‌ها در آن زمان به جهت آماده نبودن شرایط باشد.

از بُعد دیگر، زیدیه شروع به شبهه‌افکنی درباره آموزه‌های امام (ع) همچون تقیه که قیام را در آن زمان به صلاح نمی‌دانست، کردند تا جایی که سلیمان بن جریر یکی از رهبران فکری آن‌ها، با انتقاد از تقیه، آن را به عنوان راه فرار امامان هنگام ظهور خطای آنان مطرح می‌کرد.^۵

در مقابل این قیام‌ها، امام صادق (ع) از یاران خود می‌خواست که عجله روا ندارند و تا هنگامی که اتفاق کلمه اهل بیت (ع) در مورد رهبر قیام را مشاهده نکرده‌اند، اقدام مسلحانه انجام ندهند، چنان‌که در پاسخ ابان بن تغلب و ابوبکر حضرمی مبنی بر تعیین تکلیف اصحاب، فرمود: «اجلسوا فسی بیوتکم فاذا رأیتمونا قد اجتمعنا علی رجل فاشهدوا الینا بالسلاح؛^۶ در خانه‌های خود بنشینید و هنگامی که مشاهده کردید، ما بر روی شخصی اتفاق کردیم، آن‌گاه با سلاح‌های خود به ما بیونید».

امام (ع) همچنین ضمن پیش‌بینی عدم موفقیت قیام‌هایی که قصد بازگرداندن حق اهل بیت (ع) را دارند، به فعالیت‌های زیدیه اشاره کرده و آن‌ها را

پوششی برای اصحاب خود می‌داند که با خیال راحت‌تری به تثبیت فرهنگی مکتب خود پرداخته و مردم را با معارف اهل بیت علیهم‌السلام آشنا سازند، عبارت امام صادق علیه‌السلام که آن را در قالب دستورالعملی برای اصحاب خود صادر کرده، چنین است:

«كفوا السننكم والزموا بیوتكم فانه لا یصیبكم امر تخصون به ابدأ ولا تزال الزیدیه به لکم وقاء ابدأ؛^۸ زبان‌های خود را باز دارید و در خانه‌هایتان بنشینید (و قیام نکنید) زیرا شما هرگز به آن امری که اختصاص به شما دارد (تشکیل حکومت تحت نظر امامت امام معصوم علیه‌السلام) نخواهید رسید و زیدیه همیشه برای شما پوشش خواهد بود.»

جملهٔ اخیر امام علیه‌السلام می‌تواند اشاره به شکست قیام‌های زیدیه باشد که بهترین تجربه برای عدم قیام امامیه را به ارمغان می‌آورد. هم‌چنین چنان‌که علامه مجلسی (قدس سره) اشاره کرده، می‌تواند اشاره به مطرح شدن برخی از مسائل ولایت و امامت توسط زیدیه که تقیه را روا نمی‌دارند، باشد. علاوه بر آن‌که مشغول شدن حکومت به درگیری با زیدیه و غافل شدن از اصحاب ائمه علیهم‌السلام توجه دیگر این سخن است.^۹

ب) عباسیان و قیام علیه امویان

چنان‌که اشاره شد، عباسیان فعالیت‌های زیرزمینی خود برای سرنگونی امویان را قبل از سال ۷۰۰ق، آغاز کرده بودند و طی چند دهه توانسته بودند، سازمانی وسیع با کادرهای مجرب پدید آورند که در آن اصولی همچون سرسپردگی به تشکیلات و به ویژه رهبر قیام و نیز رعایت اصل پنهان‌کاری به شدت مورد عمل قرار می‌گرفت.

رهبری این تشکیلات طی چند دهه بر عهدهٔ محمدبن‌علی بن‌عبدالله بن‌عباس بود که چنان‌که اشاره شد با ارث بردن سازمان زیرزمینی کیسانیه از ابوهاشم توانست انسجام بیشتری به نیروهای خود بدهد و با گسیل دعوت‌گران و مبلغانی همچون

سلیمان بن‌کثیر، بکیرین ماهان، حفص بن‌سلیمان معروف به ابوسلمه و ابومسلم خراسانی به خراسان بر شدت فعالیت‌های خود بیفزاید.

پس از مرگ محمد در سال ۱۲۵ق، رهبری قیام به دست ابراهیم امام افتاد که سرانجام توسط حکومت مروان اموی شناسایی شده و در زندان به قتل رسید. در حالی‌که قبل از مرگ برادرش ابوالعباس سفاح را به جانشینی خود انتخاب کرده بود.

مرکز رهبری قیام در شام و در روستایی به نام حَیممه از توابع سرزمین شَراه^{۱۰} بود و مرکز ثقل نیروهای قیام‌کننده در خراسان قرار داشت، زیرا در نظر محمدبن‌علی رهبر عباسیان، خراسانی‌ها از ظلم و ستم بنی‌امیه به ستوه آمده و با جمعیت فراوان و شجاعت مثال‌زدنی خود می‌توانند بهترین نیرو برای سرنگونی حکومت باشند، ضمن آن‌که دل‌های آنان پاک بوده و هنوز اختلافات مذهبی و دسته‌بندی‌های سیاسی در آن‌جا نفوذ نکرده است.^{۱۱}

نکته جالب در این دیدگاه جامعه‌شناسانه که به حق، بهترین تحلیل از جامعه‌شناسی شهرهای مختلف در آن زمان را ارائه می‌دهد، آن است که او خراسان را با مناطق دیگر و از جمله کوفه مقایسه کرده و از داعیان خود می‌خواهد تا کوفه را به علت آن‌که مرکز شیعیان علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است، مرکز ثقل دعوت خود قرار ندهند.^{۱۲}

عباسیان با استفاده از عواطف پاک خراسانیان و با بهره‌گیری از هم‌ذات‌پنداری آن‌ها با اهل بیت علیهم‌السلام در مظلوم واقع شدن و شعار کلی «الرضا من آل محمد علیهم‌السلام» را به عنوان رهبر آینده حکومت مطرح کردند، و بدین ترتیب عده زیادی را به دور خود جمع نمودند، ضمن آن‌که به شدت از معرفی رهبر اصلی خود برای مردم استتکاف می‌ورزیدند و تنها خود را به داعیان اصلی می‌شناساندند.

بنابراین، مردم تنها از طریق رهبران خود که در سلسله مراتب سازمانی جای گرفته بودند، مرتبط بوده و تمامی دستورات را از آن‌ها دریافت کرده و اطلاعات کامل از آن‌ها داشتند و این کادرهای سازمانی تماماً به وسیلهٔ عباسیان ایجاد شده و در اختیار آن‌ها قرار داشت و چنان نبود که امام صادق علیه‌السلام بتواند تنها با استفاده از شعار کلی «الرضا من آل محمد علیهم‌السلام» خود را به عنوان مصداق آن معرفی کرده و رهبری قیام را به دست گیرد، زیرا علاوه بر آن‌که در آن زمان آل‌محمد علیهم‌السلام مدعیان دیگری همچون زیدیه و عباسیان نیز داشت، مردم دربارهٔ تعیین مصداق تنها به توصیه‌های درون‌گروهی توجه داشتند از این‌جاست که به عمق سخنان امام علیه‌السلام پی می‌بریم که در هنگامی که نامهٔ ابوسلمه مبنی بر پذیرش رهبری را دریافت کرد، در پاسخ فرمود: «ما انا وابوسلمة وابوسلمة شیعة لغیری؛^{۱۳} من را چه کار با ابوسلمه که او شیعه (کادر) غیر من است.» و هنگامی که تمایل عبدالله بن‌حسن زیدی (پدر محمدبن‌عبدالله معروف به نفس زکیه) را برای پذیرش دعوت ابوسلمه دید، به او چنین فرمود: «ای ابامحمد! از چه هنگام خراسانیان شیعه تو شده‌اند، آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستادی و او را فرمان به پوشیدن لباس سیاه دادی؟ و آیا کسی از این خراسانیان را که هم‌اکنون به عراق درآمده‌اند، می‌شناسی و آیا تو بسبب آمدن آن‌ها به عراق شده‌ای و آیا اصولاً کسی از آنان را می‌شناسی؟»^{۱۴}

بنابراین بسیارخام خواهد بود کسی که تنها با تکیه بر یک شعار و با یک دعوت که انگیزهٔ آن مشخص نیست، در دام بیفتد و بی‌گدار وارد معرکه شده و بخواهد رهبری چنین نیروهایی را که هیچ ارتباطی بین آن‌ها در طی چند دهه وجود نداشته، بر عهده گیرد.

و از این‌جاست که به عمق کلام امام علیه‌السلام در مواجهه با سدید سیرفی پی می‌بریم که هنگامی که سدید به خیال خود تعداد دوستان و شیعیان امام را صد‌هزار یا دویست‌هزار و بلکه نصف جهان تخمین زد و از امام علیه‌السلام به جهت عدم قیام با وجود این انتقاد کرد، امام علیه‌السلام گلهٔ گوسفندی را به او نشان داد و به او فرمود: اگر شمار یاران و پیروان ما به

تعداد گوسفندان این گله بودند، ما بر جای خود نمی‌نشستیم.^{۱۵}

ج) نامه‌های ابومسلم و ابوسلمه به امام صادق علیه‌السلام

گرچه داعیان و مبلغان فراوانی رهبری تشکیلات عباسی در قیام علیه امویان را عهده‌دار بودند، اما در آستانهٔ پیروزی، نام دو شخصیت بیشتر بر سیر زبان‌ها بود، ابومسلم خراسانی و ابوسلمهٔ خلال.

و جالب آن است که طبق نقل‌های تاریخی، هر دوی آن‌ها در مقاطعی از قیام به امام صادق علیه‌السلام نامه نوشته و از آن حضرت علیه‌السلام درخواست کردند تا رهبری قیام را بر عهده گیرد.

ابومسلم خراسانی که علت نقش بارز خود در قیام با عناوینی همچون امین آل‌محمد، امیر آل‌محمد، صاحب‌الدعوة و صاحب‌الدولة‌العباسیة خوانده شده^{۱۶} در آغاز به وسیلهٔ ابوسلمهٔ خلال به تشکیلات عباسی پیوست،^{۱۷} اما به زودی چنان در خراسان قدرت نظامی خود را نشان داد که به عنوان یکی از اصلی‌ترین رهبران قیام معرفی شد. به گونه‌ای که رهبری جناح خراسانی قیام را بر عهده گرفت و توانست خود را در عرض ابوسلمه نشان دهد و بلکه موقعیتی برتر از او به دست آورد.^{۱۸}

چنین نقل شده که او در بحبوحهٔ قیام نامه‌ای به امام صادق علیه‌السلام نگاشته است: «فی قد اظهرت الکلمة ودعوت الناس عن موالاة بنی‌امیه الی موالاة اهل‌البیت، فان رغبت فیه فلا مزید علیک؛ من دعوت را آشکار کردم و مردم را از ولایت بنی‌امیه به پذیرش ولایت اهل‌بیت منتقل کردم. اگر در پذیرش این ولایت (و رهبری) تمایلی دارد، (بشتاب که هیچ‌گاه) بیش از این به دست نخواهی آورد.»

اما امام علیه‌السلام در پاسخ او چنین نگاشت: «ما انت من رجالی ولا الزمان زمانی؛^{۱۹} تو از مردان من نیستی و زمانه هم زمانه من نیست.» و بدین ترتیب او را ناامید ساخت.

حفص بن‌سلیمان معروف به ابوسلمه خلال و مشهور به وزیر آل‌محمد علیهم‌السلام از شمار نخستین داعیان بنی‌عباس بود که در همان آغاز دعوت از

سوی محمدبن‌علی به قیام پیوست و نقش کلیدی در پیشرفت قیام را به عهده گرفت. به گونه‌ای که در آستانهٔ پیروزی عباسیان به عنوان یکی از اصلی‌ترین رهبران و به ویژه رهبر جناح کوفی قیام شناخته می‌شد.^{۲۰}

پس از کشته شدن ابراهیم امام در سال ۱۳۶ق در زندان مروان بن‌محمد، جانشین او یعنی ابوالعباس سفاح به همراه خاندان عباسی از شام به کوفه مهاجرت کرده و به صورت ناشناس وارد این شهر شدند.

ابوسلمه که در این هنگام در کوفه امور را بر عهده داشت، آن‌ها را پنهان کرده و به مردم معرفی نکرد، زیرا در این هنگام در نظر داشت تا با مکاتبه با رهبران علوی همچون

امام صادق علیه‌السلام و عبدالله بن‌حسن مشهور

به عبدالله محض آن‌ها را به پذیرش رهبری قیام در آستانهٔ پیروزی دعوت کرده و بدین ترتیب حکومت آینده را از شاخهٔ عباسی به شاخهٔ علوی منتقل سازد.^{۲۱}

اما امام صادق علیه‌السلام با گفتن جملهٔ «مرا چه کار با ابوسلمه که او پیرو غیر من است» دست ردّ به خواستهٔ او زد و وقتی پیک، پاسخ صریح امام علیه‌السلام را درخواست کرد، امام علیه‌السلام نامهٔ او را با شعلهٔ چراغ سوزانید و از پیک خواست تا آن‌چه را دیده برای ابوسلمه نقل کند و سپس شروع به خواندن این شعر کمیت‌بن‌زید اسدی نمود:

«أیا موقداً ناراً لغیرک ضوءها

ویا حاطباً فی غیر حبلك تحطب»

ای کسی که آتشی را فروخته‌ای که روشنایی آن نصیب غیر تو خواهد شد و ای کسی که هیزم خود را در طناب خود جمع‌آوری نکرده‌ای^{۲۲} و چنان‌چه گفته شد امام علیه‌السلام خطاب به عبدالله بن‌حسن که تمایل به پذیرش دعوت ابوسلمه داشت، عدم ارتباط سازمانی او با تشکیلات عباسیان و از جمله شخص ابوسلمه را یادآور شد

هر دوی آن‌ها در مقاطعی از قیام به امام صادق علیه‌السلام نامه نوشته و از آن حضرت علیه‌السلام درخواست کردند تا رهبری قیام را بر عهده گیرد

و از او خواست که در دام او نیفتد.^{۲۳} روشن‌بینی امام علیه‌السلام در این موضع‌گیری هنگامی آشکار شد که در حالی‌که هنوز پیک ابوسلمه به کوفه باز نگشته، سران جناح خراسانی قیام همچون ابوالجهم بن‌عطیه، موسی بن‌کعب، سلمه بن‌محمد و ابوحمیدطوسی بر مخفی‌گاه ابوالعباس سفاح در کوفه آگاهی یافته و علی‌رغم میل ابوسلمه او را از نهان‌گاه بیرون آورده و با او به خلافت بیعت کردند.^{۲۴}

و جالب است بدانیم که همین اقدام ابوسلمه بعدها یکی از انگیزه‌های اصلی سفاح برای کشتن او شد.^{۲۵}

گرچه از پاسخ‌های امام علیه‌السلام به خوبی علل عدم پذیرش دعوت آن‌ها آشکار شد، اما انگیزهٔ آن دو از دعوت امام علیه‌السلام جای بسی تأمل دارد.

به طور کلی با تحلیل عمق شرایط آن زمان می‌توان انگیزه‌های زیر را برای این اقدام برشمرد. ۱. با توجه به ناشناخته بودن رهبر اصلی قیام برای مردم، این دو خود را همه‌کاره قیام تصور می‌کردند و حتی قدرت خود را چنان می‌دیدند که می‌توانند به راحتی رهبری قیام را جابجا کنند. غافل از آن‌که سلسله مراتب پایین‌تر تشکیلات رهبر عباسی را شناخته و به او وفادار هستند.

۲. به نظر می‌رسد هلاکت ابراهیم امام و انتقال رهبری قیام به ابوالعباس سفاح یکی دیگر از انگیزه‌های انتقال باشد، زیرا در آن زمان سفاح جوانی سی‌ودوساله بود^{۲۶} که نسبت به آن دو از تجربه و مدیریت چندان بر خوردار نبود و آن دو در قدرت رهبری او در ادارهٔ چنین دستگاه عظیمی مشکوک بودند، به ویژه آن‌که او برای مردم ناشناخته بود، در حالی‌که شخصیت‌هایی همانند امام صادق علیه‌السلام و عبدالله بن‌حسن به خوبی در نزد مردم به ویژه در میان جناح کوفی قیام شناخته شده بودند.

۳. رقابت‌های دو جناح خراسانی و کوفی را نیز نباید در این راستا از نظر دور داشت، چنانچه می‌بینیم رهبران هر دو جناح اقدام به نامه‌نگاری می‌نمایند تا در صورت پذیرش دعوت از سوی امام علیه السلام، به خوبی جایگاه خود را در دولت آینده حفظ کرده باشند.

۴. و بالاخره به نظر می‌رسد اصلی‌ترین انگیزه آن دو این بود تا با انتقال دعوت از شاخه عباسی

به شاخه علوی و با توجه به عدم نقش رهبران علوی در قیام و آشنایی کامل آن دو با تشکیلات از وجود رهبران علوی استفاده ابزاری کرده و آن‌ها را فقط به عنوان نماد خلافت معرفی کنند و خود در حقیقت و در پشت پرده حکومت کرده و در موقع مقتضی به آسانی آنان را از میان بردارند. زیرا شرایط و باورهای آن زمان به ویژه اگر اعتقاد به ایرانی بودن آن دو داشته باشیم، اجازه حکومت مستقیم و بدون واسطه را به آن‌ها نمی‌داد، زیرا قدر مسلم آن بود که قیام با شعار «الرضا من آل محمد علیهم السلام» به پیروزی رسیده و آن‌ها هیچ نسبتی با آل محمد علیهم السلام نداشتند.

د) پیش‌بینی‌ها و پیش‌گویی‌های امام (علیه السلام)

چنانچه اشاره شد، امام صادق علیه السلام در مواقع مختلف اوضاع را با تیزبینی خاص خود و با تحلیل عمیق وضعیت در پیش رو پیش‌بینی کرده و خبر از پیروزی بنی‌عباس و نرسیدن هیچ سهمی به علویان نموده بود که همین درک عمیق مانع از پذیرش دعوت سران قیام می‌شد.

اما با مطالعه برخی از وقایع تاریخی به این نکته جالب پی می‌بریم که در برخی مواقع، گفته‌های امام علیه السلام از حد پیش‌بینی فراتر رفته و به پیش‌گویی تبدیل می‌شود که امام علیه السلام با توجه به علم ماورایی خود حوادثی را پیش‌گویی می‌کند

که به ذهن هیچ‌کس در آن زمان خطور نمی‌کرد.

از جمله این موارد می‌توانیم ماجرای کنفرانس ابواء را یادآور شویم که متشکل از سران عباسی و علوی مبارزه بود که در سال ۱۲۶ق در سرزمین ابواء در نزدیکی مکه تشکیل شد. کسانی همانند عبدالله بن حسن (عبدالله محض) و دو فرزندش محمد و ابراهیم، از حسنیان و امام جعفر صادق علیه السلام از شاخه حسینی علویان و سفاح، منصور و دیگر بزرگان عباسی حضور داشتند و همگی به جز امام صادق علیه السلام با محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه بیعت کردند، اما امام علیه السلام در توجیه عدم بیعت خود خطاب به عبدالله محض فرمود: «حکومت به تو و دو فرزندت نخواهد رسید، بلکه به این (سفاح) و پس از او آن دیگر (منصور) رسیده و سپس در میان فرزندان او دست به دست شده تا جایی که کودکان آن‌ها به حکومت رسیده و زنان‌شان مورد مشورت قرار گیرند و بدان که این (منصور) فرزند تو محمد را در احجار الزیت (در نزدیکی مدینه) خواهد کشت و پس از او برادرش (ابراهیم) را می‌کشد».^{۲۷}

و چنین گفته شده که چون منصور به حکومت رسید و پیش‌گویی امام علیه السلام را درست یافت، او را صادق نامید.^{۲۸}

این پیش‌گویی در حالی است که سفاح و منصور هر دو از جوان‌ترین اعضای آن کنفرانس بوده که نه خود و نه دیگران هیچ‌گونه احتمالی درباره حکومت آن‌ها روا نمی‌داشتند و چنانچه اشاره شد آن‌ها در این کنفرانس به راحتی و در ظاهر رهبریت محمد بن عبدالله را پذیرفته و با او بیعت کرده بودند.

بنابراین، واضح است که با این علم ماورایی امام علیه السلام، او هیچ‌گاه خود را در ورطه‌ای که به خوبی سرانجام آن را می‌داند، نینداخته و به طور قاطع

دعوت دعوت‌گران عباسی را رد می‌کند و با شعار کلیدی «این زمان زمان من نیست» خود را از هر گونه اقدام نظامی برکنار می‌دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۴۳ - ۳۹۳.
۲. همان، ص ۹۰ - ۶۸.
۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۷.
۴. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: عباسیان از بعثت تا خلافت، محمد الله اکبری، ص ۱۲۹ - ۱۲۵.
۵. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۲، ص ۳۲.
۶. فرق الشیعة، نوبختی، ص ۸۵.
۷. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۳.
۸. بحار الانوار، ج ۷۵ (چاپ ایران)، ص ۸۳.
۹. همان.
۱۰. برای اطلاع تفصیلی از حُمیمه و شِراة مراجعه شود به: عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۷۱ و ۷۲.
۱۱. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ص ۲۰۵.
۱۲. همان.
۱۳. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ قس با تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹. که گفته امام علیه السلام را چنین نقل می‌کند: «لست بصاحبکم فان صاحبکم بارض الشراة».
۱۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹.
۱۵. الاصول من الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۴۲.
۱۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۲. که از منابعی همچون تاریخ طبری، مروج الذهب، عقد الفرید و تاریخ بغداد نقل می‌کند.
۱۷. همان، ص ۲۳۲.
۱۸. برای اطلاع تفصیلی مراجعه شود به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۲۴۴ - ۲۲۶.
۱۹. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۹.
۲۰. برای اطلاع تفصیلی از شخصیت و نقش او در قیام عباسی مراجعه شود به: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۶۳ - ۵۶۰.
۲۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.
۲۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۹.
۲۳. همان.
۲۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۹ و ۳۵۰.
۲۵. همان، ص ۳۵۲.
۲۶. الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۶۹. (سفاح متولد سال ۱۰۴ق بود)
۲۷. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۱۷. و نیز مقایسه شود با: تاریخ فخری (الاداب السلطانیة)، ابن طقطقی، ص ۲۲۴ - ۲۲۱.
۲۸. عباسیان از بعثت تا خلافت، ص ۷۷.